



ضرورت گفت و گو در میان نخبگان مصاحبه با دکتر علی پایا

روح‌الله حق‌شناس، محمد شفیعی

و "عدم وجود نیاز" به این تکنولوژی ترکیبی بیان کرد. ضرورت ایجاد تکنولوژی ترکیبی و بسیار قدرتمند "شبکه گفت‌وگوی نخبگان" تنها برای کسانی معنا دارد که نیاز به کارکردهایی را که تنها این ابزار از عهده رفع آن بر می‌آید، با گوشت و پوست و خون خود احساس کرده باشند. احساس این نیاز برای کسانی ممکن است که به این نکته عمیقاً توجه کرده‌اند که در جهان جدید که در آن "قدرت" در اشکال مختلف و در قالب انواع تکنولوژی‌ها، به کنشگران گوناگون امکان می‌دهد تا با خلق و ارائه "واقعیت‌های برساخته" مخاطبان را در "بازی"‌های مختلف که هدفشان هر چیزی غیر از "حقیقت" است، سرگرم کنند، تنها "گفت‌وگو"، آن هم در قالب قوت یافته "شبکه گفت‌وگو" است که می‌تواند چراغ عقلانیت را برای نمایاندن "حقیقت" روشن نگاه دارد.

در باب ضرورت گفت‌وگو و ضرورت ایجاد شبکه‌ای از اهل نظر و تخصص، برای پیشبرد بهینه آن می‌توان به نحو مصداقی‌تر به مواردی اشاره کرد که در واقع تفصیلی است بر اجمالی که پیش‌تر ذکر شد. در دورانی که پدیدار جهانی شدن با جنبه‌های مثبت و منفی‌اش همه جنبه‌های فعالیت انسان مدرن را تحت تاثیر قرار داده، بسیاری از تبعات نامطلوب این تحول شرایطی را پدید آورده که ادامه آن می‌تواند بقای این سیاره و حیات ساکنان آن را به انحاء مختلف مورد تهدید قرار دهد. می‌توان با دقت نظری نشان داد که یکی از موثرترین سبوه‌ها برای جلوگیری از این تبعات نامطلوب (و شاید موثرترین سبوه)، استفاده از ابزار گفت‌وگو (در معنای دقیق و فنی این مفهوم) است. به عنوان یک نمونه برجسته در این زمینه می‌توان به مساله "آرزش‌ها و اخلاقیات" در جهان مدرن متاخر اشاره کرد. جلوگیری از ظهور ارزش‌های منفی نظیر نیهیلیسم و

ضرورت شکل‌گیری شبکه گفت‌وگوی نخبگان از چه جنبه‌هایی مهم‌تر است؟ در تبیین این نیاز از "بدهت" تا "نامکشوف بودن"، چه تعبیری مناسب است؟

پرسش شما به دو مکانیزم، یعنی "شبکه" و "گفت‌وگو"، اشاره دارد که هر دو در زمره مهم‌ترین و قدرتمندترین تکنولوژی‌ها برای ایجاد تغییرات و تحولات اجتماعی در جهان مدرن به شمار می‌آیند. تکنولوژی‌ها چنان که می‌دانیم، بر مسای کارکردهایشان تعریف می‌شوند. این کارکردها ناظر به نیازهایی است که در دیدگاه بر سازندگان تکنولوژی‌ها، از اهمیت برخوردار بوده‌اند. با تغییر در دامنه این نیازها، در کارکردهای تکنولوژی‌هایی که برای پاسخگویی به آن‌ها ساخته شده، تحول پدید می‌آید. تکنولوژی‌ها در عین حال در ترکیب با یکدیگر از توانایی تاثیرگذاری بیشتر و کارکردهای متنوع‌تری برخوردار می‌شوند. برای تقریب موضوع به ذهن، کافی است به ترکیب‌هایی که از بر هم آمیختن سه فناوری نانو، بیو و اینفو پدید آمده، بیندیشید و توان علی‌چشمگیر و بداعت کارکردهای آن‌ها را مورد توجه قرار دهید.

تولید هر تکنولوژی در پاسخ به شماری از نیازها صورت می‌گیرد. در هر تکنولوژی برساخته شده، می‌توان به شیوه‌ها و تمهیدهای گوناگون، انواع ظرفیت‌های جدید (در حد امکانات تکنولوژی مورد اشاره) درج و اضافه کرد. ضرورت شکل‌گیری یک تکنولوژی ترکیبی نظیر "شبکه گفت‌وگوی نخبگان" فرع بر موجود بودن نیاز مربوط به کارکردهای این شبکه در میان کنشگرانی است که استفاده‌کنندگان بالقوه این تکنولوژی به شمار می‌آیند. دو عنصر زیبای "بدهت" و "نامکشوف بودن" را می‌توان با اصطلاحاتی که در تحریر پاسخ به کار گرفته شده، به "وجود نیاز شدید"

نسبی‌گرایی و ترویج ارزش‌های مثبت و بامحتوایی که به رشد ظرفیت‌های سازنده زیستوم سیاره‌ای کمک می‌کند، بی‌مدد "گفت‌وگو" امکان‌پذیر نیست.

وضعیت فعلی این گفت‌وگو در چه حد از آسیب‌دیدگی است؟ انسداد، اختلال، ناکارآمدی یا ... این وضعیت به نسبت جوامع و دوره‌های تاریخی دیگر چقدر طبیعی یا نادر است؟

"شبهه گفت‌وگو میان نخبگان" شاید در صورت بسیار ابتدایی و جنینی در کشور موجود باشد. همین نشریه آیین و امکان محدودی که برای مبادله اندیشه‌ها (گرچه به شکل غیرمستقیم) میان اندیشه‌وران ایجاد می‌کند، یکی از تجلیات و مصادیق آن شبکه ابتدایی است. توجه کنید که موقعیت کنونی از حیث کارکردی که برای "گفت‌وگو" در نظر داریم، اساساً با جوامع و دوره‌های گذشته قابل قیاس نیست، زیرا "گفت‌وگو" در معنای دقیق آن، یک برساخته مدرن است. نیاز مربوط به آن با ورود آدمی به جهان مدرن و همه دلهره‌ها و ترس‌ها و در عین حال نویدهایی که این جهان به همراه دارد، پدید آمده است. می‌توانیم موقعیت کنونی خودمان را با موقعیت جوامع معاصر که انواع پیشرفته همین تکنولوژی را در اختیار دارند، مقایسه کنیم. شرایط ما در مقام مثال، نظیر کسانی است که در عصر ارتباطات اینترنتی، بضاعت تکنولوژیک‌شان در حد تلفن‌های هندلی اولیه است.

تقسیم‌بندی این نخبگان در حوزه‌های فرهنگ، سیاست و دانش تا چه حد دقیق است؟ چه تقسیم‌بندی دیگری می‌توان پیشنهاد داد؟

این روزها حساسیت منفی خود من در مورد کاربرد واژه "نخبه" افزایش پیدا کرده است. دلیل این امر، توجه بیشتری است که به ظرفیت‌های فراخ و شگرف و مثبت "دموکراسی" و کاستی‌های جدی بدیل‌هایی که در برابر آن قرار دارد، از جمله "الیتسم"، پیدا کرده‌ام. "الیتسم" از همان ابتدا راه را بر "گفت‌وگو" می‌بندد. از دیدگاه الیتستی، "غیر نخبه" اساساً در مقامی نیست که بتوان با او وارد گفت‌وگو شد. او از حیث "انسانیت" در ترازوی مادون، قرار دارد. اگر موافق باشید به جای واژه "نخبگان" از اصطلاح "صاحبان تخصص" استفاده کنیم.

این تغییر اصطلاح از فضا کار را برای تحلیل دقیق‌تر، آسان‌تر می‌کند. جهان مدرن جهان تخصص‌هاست؛ پنجره‌های متنوعی که به روی واقعیت (خواه واقعیت طبیعی و خواه واقعیت برساخته اجتماعی) گشوده شده است. تصویر مجموعی که از کنار هم گذارده شدن بیشترین شمار این پنجره‌ها حاصل می‌شود، تصویری واقع‌نما است. اعضای "شبهه گفت‌وگو" می‌توانند همه صاحبان تخصص در همه جنبه‌های نظری و عملی باشند. شاید ذکر یک مثال به درک بهتر موضوع کمک کند. چند دهه قبل، در دوران جنگ سرد، زمانی که دولت‌ها در صدد تدوین سیاست‌های علم و فناوری بر می‌آمدند از مهندسان و دانشمندان به منزله متولیان اصلی کمک می‌گرفتند. در سال‌های اخیر این نکته قبول عام یافته که تدوین مناسب‌ترین سیاست‌های علم و فناوری در گرو یک گفت‌وگوی سازنده میان همه کنشگران اصلی در صحنه (یعنی سیاستگذاران دولتی، اعضای جامعه علمی، اصحاب بازار (در معنای مدرن این اصطلاح) و گروه‌های مدنی و حیطه عمومی است. شبکه پیشنهادی برای گفت‌وگو باید امکان مشارکت همه "صاحبان تخصص" را فراهم آورد. در حاشیه اضافه کنم که چون بر سر اصطلاح نزاع نداریم،

اگر مقصود از "نخبه" همان "صاحب تخصص" است و نه کسی که تافته‌ای جدا یافته از دیگران به شمار می‌آید، در آن صورت در توضیح بالا می‌توان به جای "صاحبان تخصص" از همان "نخبگان" استفاده کرد. در هر صورت برای ایجاد شبکه گفت‌وگوی مورد نظر شما، همه کنشگران در عرصه‌های گوناگون که به اعتبار تجربه‌های زیسته غنی، قادرند نور تازه‌ای به مباحث بنابانند، می‌توانند به عضویت در شبکه فراخوانده شوند.

اهمیت این نکته زمانی بیشتر آشکار می‌شود که توجه کنیم ظرفیت‌های بالقوه گفت‌وگو، هنگامی شانس تحقق بهینه پیدا می‌کند که مشارکان در آن، هر یک سهم و حصه‌ای به میدان آورند. تعامل دیالکتیکی میان این بهره‌های معرفتی و تجربی است که امکان ساخت فضاهای تازه و صعود بر بام‌های بلندتر نظری و درک امکانات بدیع‌تر برای عمل را دسترس‌پذیر می‌سازد. "صاحب تخصص بودن" به این اعتبار حائز اهمیت است. کسانی که در عرصه فرهنگ یا سیاست یا علوم "صاحب تخصص" یعنی اندیشه‌های نو و تازه هستند، می‌توانند مشارکان بالقوه مناسبی برای گفت‌وگو باشند. به نظر شما مهم‌ترین موانع گفت‌وگو چیست؟ چه میزان از آن‌ها معلول ریشه‌های تاریخی است و چه میزان مربوط به موانع عارضی عصر حاضر؟

شاید اصلی‌ترین عاملی که مانع استفاده کنشگران از ابزار گفت‌وگو می‌شود، آن است که در شبکه معنایی-مفهومی آنان جایی برای این ابزار و کارکردهای آن وجود ندارد. یک مثال در این زمینه می‌تواند کمک کار باشد. در شبکه معنایی-مفهومی یک بومی ساکن یک قبیله دور افتاده در دل جنگل‌های آمازون که تاکنون با انسان مدرن برخورد نداشته، جایی برای یک تکنولوژی نظیر "رایانه" وجود ندارد. در جهانی که او در آن زیست می‌کند، هیچ‌گاه نیازی به چنین ابزاری پدید نیامده و از این رو کوششی نیز برای تکمیل آن صورت نگرفته است.

در مورد "گفت‌وگو" نیز اگر فرد یا نهاد یا یک فرهنگ و سنت هیچ معرفتی نسبت به این ابزار نداشته باشد و نیاز مرتبط با آن برایش حاصل نشده باشد، یا آن که درکی نادرست از "گفت‌وگو" داشته باشد و به جای کارکردهای واقعی و مثبت این ابزار، کارکردهای نادرست و نامطلوب آن را در نظر داشته باشد، به سراغ استفاده از این ابزار نخواهد رفت. یک نمونه این امر را می‌توان در فرهنگ "نخبگان سنتی" خودمان سراغ گرفت که عمدتاً به تک‌گویی (مونولوگ) عادت دارند و گفت‌وگو با "عوام" را لازم نمی‌دانند. یکی دیگر از عوامل ممانعت‌کننده از "گفت‌وگو"، فقدان "زبان" مشترک میان مشارکان است. در این زمینه نیز باز یک مثال می‌تواند روشن‌گر باشد. در مغرب زمین در دهه ۱۹۸۰ به این نکته توجه شد که فاصله میان کسانی که در راس مخروط تکاپوهای علمی قرار دارند، با بدنه جامعه بسیار زیاد شده است. از سوی دیگر در میان خود اعضای جامعه علمی که در حوزه‌های مختلف به پژوهش اشتغال دارند نیز "هم‌زبانی" برقرار نیست و هر گروه، بدون ارتباط با گروه‌های دیگر به فعالیت ادامه می‌دهد. توجه به خطرات و تبعات نامطلوب این شقاق گسترده، جوامع غربی را بر آن داشت که طرح‌های فراگیری را تحت عنوان کلی "ترویج علم در حیطه عمومی" به اجرا در آورند. هدف این طرح‌ها، ایجاد "زبان" و درک مشترک میان متخصصان از حوزه‌های مختلف و نیز میان آنان و بدنه جامعه بود. از منافع این فعالیت، ظهور گرایش‌های جدید موسوم به "رویکردهای بین‌رشته‌ای" و میان‌رشته‌ای برای بسط حوزه‌های علمی و معرفتی و نیز بالا بردن بازده

تکلیف‌های تکنولوژیک بوده است. ایجاد زبان و فهم مشترک برای مشارکان بافوقه در شبکه پیشنهادی شما، می‌تواند تا حد زیادی به تسهیل فعالیت این شبکه کمک کند.

عامل مهم دیگری که راه بهره‌گیری از این ابزار را سد می‌کند، "منافع" است. در این حالت شخصی یا نهاد (که در نهایت متشکل از اشخاصی با منافع مشترک است) با وجود اطلاعی که از کارکردهای مثبت این ابزار دارد، چون آن‌ها را به ضرر منافع خود می‌داند، از استفاده از آن تن می‌زند. نوجه دارید که رفتار مبتنی بر "منافع" چون جنبه پراگماتیستی و بنابراین "غیر عقلانی" (در معنای دقیق این اصطلاح) پیدا می‌کند، می‌تواند آشکارا مختلفی به خود بگیرد.

به این ترتیب همان‌طور که از توضیح مختصر بالا روشن می‌شود، موانع کلی گفت‌وگو را می‌توان به دو مقوله عام "موانع معرفتی" و "موانع غیر معرفتی" تقسیم کرد. موارد ذکر شده، تنها شماری از مصادیق این دو مقوله کلی بود. روشن است که در کوشش برای رفع هر یک از این دو گروه از موانع باید شیوه‌ها و روش‌هایی متناسب با سنخ و جنس "مانع" پیشنهاد کرد. در این خصوص در ادامه به نکات بیشتری اشاره می‌کنیم. از جمله مهم‌ترین این نکات، آن است که گفت‌وگو و ورود به آن، علاوه بر الزامات معرفتی، به نوعی عزم و اراده اخلاقی نیز نیاز دارد، زیرا "گفت‌وگو" از سنخ عمل اجتماعی است و هر نوع "عمل" با اراده و تصمیم و عواطف سروکار دارد. در غیاب این عزم، انبوه دانسته‌های شخص نیز نمی‌تواند وی را به گفت‌وگو ترغیب کند.

عزم عمومی گفت‌وگو در گروه‌های کنشگر موجود، چقدر است؟ آیا به نسبت ضرورتش کافی است؟

یکی از علل تحریف بودن شبکه گفت‌وگو می‌تواند فقدان عزم از جانب گروه‌های کنشگر موجود باشد. در عین حال، ممکن است وجود موانع (که به برخی از آنها اشاره شد، بخصوص نوع آخر، یعنی "منافع") سبب آن باشد که برغم موجود بودن عزم، زمینه‌چندانی برای تحقق آن فراهم نشود. این نکته را با تعبیری که در پرسش شما به کار رفته، می‌توان این‌گونه توضیح داد که عزم موجود، با توجه به ضرورت گفت‌وگو، برای از میان برداشتن موانع کافی نیست.

چه عقاید آگاهانه و چه ریشه‌های ناخودآگاهی منجر به بی‌اهمیت دانستن و یا مخالفت با گفت‌وگو می‌شود؟

اهمیت گفت‌وگو برای کسانی آشکار است که با جهان مدرن و الزامات آن آشنایی تفصیلی دارند. به این ترتیب فقدان اطلاع از این الزامات می‌تواند در زمره علل بی‌اعتنایی افراد به اهمیت این سازوکار تاثیرگذار باشد. اما ابضاح مفهومی به تنهایی در مورد گفت‌وگو کاری انجام نمی‌دهد. به عبارت دیگر، ابضاح مفهومی شرط لازم اما غیرکافی برای ظاهر ساختن ظرفیت‌های علی و تاثیرگذار گفت‌وگوست. برای آن که این ظرفیت‌ها به نحو جامع‌تری به منصفه ظهور برسند، باید مشارکان یا قائلان به گفت‌وگو با یک تصمیم اخلاقی، فضای لازم برای تسهیل گفت‌وگو را فراهم سازند. مشخصه اصلی این فضا قبول این پیش‌فرض است که دیگران نیز صاحب حقد و به اعتبار این حقوق، همان‌گونه که رانند دورکین می‌گویند، برگ برنده‌ای^۵ در اختیار دارند که به آنان جواز می‌دهد از جانب دیگر افراد محترم شناخته شوند و از آنان تلقی ابزاری نشود. نگاه حق‌مدار به افراد، مبتنی به دریافت عمیقی از مفهوم عدالت و انصاف

است. تا زمانی که افراد شرط رعایت عدالت در مورد دیگری را نپذیرند، ارتباطشان با آنان تحکمی، از بالا به پایین و مستبدانه خواهد بود و چنین رویکردی با روح گفت‌وگو بیگانه است.

نکته مهمی که در باب گفت‌وگو مطرح می‌شود، آن است که افراد برای ورود به آن باید از آمادگی ذهنی برخوردار شده باشند. مدرن شدن و ورود به جهان مدرن، یکی از شروط این امر است. اما آمادگی ذهنی در غیاب تصمیم عملی راه به جایی نمی‌برد. به این ترتیب ورود به گفت‌وگو مستلزم یک تصمیم اخلاقی است که منجر به یک عمل شود.

یک علت دیگر کم‌اهمیت دانستن گفت‌وگو، وجود این تلقی خام در مورد آن است که گفت‌وگو یک عصای جادویی است و با آن می‌توان هر کاری را بدون تمهید مقدمات، سرسری و بی‌طی مراتب به انجام رساند. اما در عمل چون این باور محقق نمی‌شود، افراد از کارایی این ابزار سرخورده می‌شوند و آن را رها می‌کنند. در حالی که گفت‌وگو در مقام ابزاری که بر ساخته اجتماع است و ظرفیت‌هایش در تعاملات اجتماعی و به میزان سرمایه‌گذاری‌ای که مشارکان در آن انجام می‌دهند، افزایش می‌یابد، به خودی خود و بدون همکاری برهم افزا، فاقد کارکردها و توان‌های علی لازم خواهد بود.

توجه به رابطه دیالکتیکی میان نظر و عمل در گفت‌وگو، آن را از حالت یک توصیه توخالی خارج می‌کند و افراد را ضرورتاً به سمت آن سوق می‌دهد. ما هنوز در روابط میان خود تا حد زیادی به صورتی غیردموکراتیک و نامنصفانه رفتار می‌کنیم. کسانی که ادعای مشارکت می‌کنند، در موارد بسیاری به شیوه‌های دموکراتیک عمل نمی‌کنند و با تشکیل جمع‌های بسته، دیگران را از ورود به گفت‌وگو محروم می‌سازند. پذیرش دیگری به عنوان طرف برابر که می‌تواند در گفت‌وگو شرکت کند، نیازمند یک تصمیم اخلاقی است. در غیاب این نوع رویکرد، هر نوع ادعای دموکراسی بی‌وجه است و دموکراسی ادعایی تنها در لفظ به دموکراسی شبیه است و معنا را باید از خدا طلب کرد!

برای ایجاد شرایط گفت‌وگو در کشور، باید با یک تصمیم اخلاقی بر سر این اصل به توافق رسید که باید شمار بیشتری از افراد را وارد بازی سیاسی کرد و نظرشان را حائز اهمیت دانست. در غیاب این تصمیم که مربوط به مرتبه اول و امور استراتژیک است، هر اندازه درباره گفت‌وگو صحبت شود، راه به جایی نمی‌برد.

این امر نظیر داشتن معرفت به امری، اما فقدان اراده برای تحقق آن خواهد بود.

تحقق عملی گفت‌وگو به حیطة عمل اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند که در دایره امور ارادی-عاطفی قرار می‌گیرد و با تصمیمات سروکار دارد. کنشگران باید دست به اقدام بزنند، در غیر این صورت تنها با حرف، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

یکی از عوامل کمک‌کننده به موفقیت گفت‌وگو و اقبال به آن، ارائه نمونه‌های عملی موفق است.

یک نمونه بسیار موفق در این زمینه، رویداد مبارک دوم خرداد بود که در تاریخ معاصر ایران از مشروطه به این سو، امری بی‌نظیر است. برای اولین بار در جامعه ما، مفهوم مشارکت‌پذیری و این که افراد با همه تنوع دیدگاه‌ها و سلاقی می‌توانند خواسته‌هایشان را مطرح کنند، مشروعیت پیدا کرد و مقبول واقع شد.

دوم خرداد را می‌توان بسطاً منطقی و نتیجه‌تطور و بیچیدگی بهینه سیستم‌هایی دانست که مراحل اولیه ظهورشان را در دوران مشروطه و در زمامداری دکتر مصدق شاهد بوده‌ایم. اما ظرفیت‌های مثبتی که در ۲ خرداد ظهور پیدا کرد، به مراتب بیش از دو مورد قبلی بوده است. در مشروطه و در دوران دکتر مصدق و در سال‌های قبل از ۲ خرداد، اغلب تلاش‌ها، ناظر به پروژه‌ها و برنامه‌های تحقیقاتی یا عملی فردی بوده است. از درون این تلاش‌ها تجربه‌های انباشته‌چندانی حاصل نشد و کنشگران غالباً سخن خود را به صورت یک تک‌گفتار (مونولوگ) بازگو می‌کردند. در دوم خرداد بود که برای نخستین بار گفت‌وگو در ابعادی گسترده تحقق پیدا کرد.

نگاهی به تاریخ روشنفکری در ایران آشکار می‌سازد که روشنفکران دینی به مراتب پیش از دیگر گروه‌ها در تحقق ایده گفت‌وگو سهم داشته‌اند. دستیابی روشنفکری دینی به حکومت نیز نشان دهنده ظرفیت‌های برجسته‌تری است که در این مجموعه، در قیاس با روشنفکری چپ یا ملی‌گرا وجود دارد. در حالی که گفتمان بسیاری از جریان‌های روشنفکری در نهایت به ترویج و تقدیس خشونت و حذف مخالف و مخالفت یا مدرنیته عقلگرا و نفی دموکراسی می‌انجامید، گفتمان روشنفکری دینی زمینه را برای تحقق دوم خرداد فراهم ساخت.

با توجه به این تجربه تاریخی ارجمند، هر اندازه از مایه‌های غنی میراث دوم خرداد دور شویم، زمینه برای تضعیف گفت‌وگو بیشتر فراهم می‌شود. در برابر تلاش آقای خاتمی برای باز کردن باب گفت‌وگو با جهان، به رفتارهای تازه‌ای برمی‌خوریم که در آن کنشگران به جای قبول این نکته که دیگری نیز واجد حق است، از موضعی فرادست آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند و تاکید می‌کنند که دین حق و همه حقیقت نزد ایشان است و حتی بهترین مدل دموکراسی آن است که ایشان تعریف می‌کنند و دیگران برای رسیدن به فلاح و صلاح و سعادت باید شیوه زیست خود را کنار بگذارند و شیوه زیست پیش‌پنهانی آنان را بپذیرند. در عین حال همین کنشگران در صحنه‌های عملی و در مواجهه با قدرت حریف، به انواع امتیاز دادن‌ها تن می‌دهند.

نگاه دنیاستیزانه و عزلت‌گزینانه برخی از نخبگان تا چه حد انتخابی آگاهانه و جقدر در اثر کنش‌های ناخودآگاه مربوط به حافظه تاریخی است؟ در صورت اخیر، چرا حتی دامنگیر نخبگان آگاه می‌شود؟ دنیاستیزی و عزلت‌گزینی بدون تردید در حافظه تاریخی ما ریشه دارد. اما حضور این دو عامل در بدنه جامعه و حتی در میان نخبگان (بخوانید صاحبان تخصص) نشان از امر خطیرتری دارد و آن عبارت است از این واقعیت تلخ که جامعه ما و بسیاری از نخبگان آن برغم آن‌که به لحاظ تقویمی در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنند، هنوز از نظر ذهنی و نظری به نحو تمام‌عیار به جهان مدرن وارد نشده‌اند و با لوازم و ظرایف زیست در این جهان جدید و نوع نگاه عمیق و پر ظرفیت آن به امور آشنا نیستند. همین عدم ورود به جهان جدید و زیست در دورانی که زمان تاریخی آن سپری شده، منجر به بروز رفتارهایی می‌شود که تناسبی با اوضاع و احوال کنونی ندارد.

از ویژگی‌های شهروند جهان جدید آن است که می‌کوشد با تکیه به توانایی‌های عقل جمعی، در ظلماتی که هیچ نقشه راهی از پیش برای آن تعیین نشده، آینده خود را "بر بسازد". در این تکاپو، برخی فرض‌های اساسی راهنمای حرکت این کنشگر است. از جمله این فرض‌ها آن است

که هیچ راهی جز تکاپو و تلاش مستمر، به شیوه‌ای مسأله‌محور و با ابتدا به آموزه "درس‌گیری" از خطاهای گذشته، برای پیشروی وجود ندارد. با دست روی دست گذاشتن و چشم به آسمان دوختن، هیچ مشکلی حل نخواهد شد. دیگر آن که این تلاش و تکاپو، بی‌تردید باید به صورت جمعی به انجام برسد. یک دلیل اصلی آن است که "معرفت" تنها به صورت جمعی قابل حصول است.

رابینسون کروزوئه یا "ابر انسان" دور از جمع و جماعت، قادر به کسب "معرفت" (در معنای دقیق این اصطلاح آن گونه که فلاسفه علم رئالیست و عقل‌گرای نقیض توضیح می‌دهند) نیست. در غیاب "معرفت" پیشروی بهینه به طریق اولی مقدور نخواهد بود. فرض دیگر آن است که به اعتبار اهمیت تکاپوهای جمعی، نهادها (که در نهایت متشکل از افراد با حیث‌های التفاتی جمعی هستند) از اهمیت فراوانی برخوردار می‌شوند. شرط پیشرفت، تقویت مستمر نهادها، از طریق ارزیابی و نقادی دائم عملکرد آن‌هاست. جهان جدید به همین اعتبار جهان فعالیت‌ها در حیطه عمومی است. همه امور در پرتو همین تکاپوی جمعی معنا پیدا می‌کنند. شهروند جهان جدید معنای این آیت الهی را که "یدالله مع الجماعه" به گونه‌ای متفاوت از شهروند جهان کهن درک می‌کند. به عنوان مثال، اخلاقیات در جهان جدید، تنها به معنای اخلاقی بودن فردی و شخصی نیست. نشان اخلاقی بودن، حضور اخلاقی فرد

در عرصه عمومی و تعامل اخلاقی او با جمع و جماعت و نهادهای جمعی است. اخلاقی بودن از جمله به این معناست که شخص چگونه با مشارکت در بهبودبخشی به کارکرد نهادها و ابزارها، راه حرکت جمعی را به سمت شرایطی بهتر هموار می‌کند. این که شخص در خلوت خود و حریم خصوصی خویش چه می‌کند، در پرتو

از ویژگی‌های شهروند جهان جدید آن است که می‌کوشد با تکیه به توانایی‌های عقل جمعی، در ظلماتی که هیچ نقشه راهی از پیش تعیین نشده، آینده خود را بر بسازد.

تکلیف مهمی گذار
باب گفت‌وگو
مطرح می‌شود.
آن است که افراد
برای ورود به آن
باید از اخلاقی
ذهنی برخوردار
شده باشند. صرف
شنیدن و ورود به
جهان مدرن، یکی
از شروط این امر
است.

رویگردی که وی در قبال جمع و بهینه شدن شرایط جمعی و حفظ و احراز حقوق انسان‌ها در پیش می‌گیرد، برجستگی کمتری پیدا می‌کند.

در جامعه ما به اعتبار آن که افراد هنوز تا اندازه‌ای در جهان کهن زندگی می‌کنند، باورها، رفتارها و توصیه‌هایشان نیز متناسب با شرایط همان جهان است. به عنوان مثال، کسانی در مواجهه با برخی امور نامطلوب در جهان جدید، می‌گویند: باید پروژه بازگشت به "نقطه صفر" را به اجرا درآورد، باید همه چیز را کوئید و از نو شروع کرد، "عالمی از نو بیاید ساخت و از نو آدمی". حال آن که یکی از آموزه‌های جهان جدید آن است که ما همگی سرنشینان یک کشتی هستیم که در میانه اقیانوسی ناپیدا کرانه با امواجی سهمگین دست به گریبانیم و نجات و رهایی، در گرو آن است که هر نوع خرابی و کاستی به صورت تدریجی و در همان حال که با امواج دست و پنجه نرم می‌کنیم، رفع شود. تخریب همه چیز و تمنای بازگشت به نقطه صفر به معنای نابودی کل مجموعه است و نه فلاح و صلاح و نجات.

گروهی دیگر صلاهی "سنت‌گرایی" را در جامعه سر می‌دهند و توصیه می‌کنند حال که در سطح جامعه، کاری از فرد بر نمی‌آید، بهتر آن که در خلوت منزل خویش، واحه‌ای معنوی فراهم آوریم و در تلاش رهانیدن "خود" باشیم. اما در جهان جدید "رهایی" تنها از رهگذر تلاش برای "رهانیدن غریب" امکانپذیر است و نجات "خود" بی‌توجه به "غیر" توهمی بیش نخواهد بود.

از دیگر رفتارهای غیر مدرن در جامعه که حکایت از ذهنیتی متعلق به جهان کهن دارد، بی‌توجهی به نقش نهادها در تمثیت امور است. به عنوان مثال، در مواردی، کسانی که از مسئولیت و مقامی برخوردارند، به جای آن که برای اصلاح امور به تقویت نهادها بپردازند، "بارعام" می‌دهند تا مشکلات را "شخصاً" حل کنند.

یکی از مسائلی که می‌تواند به شکل‌گیری بهتر "شبکه" مورد نظر کمک کند، ترویج آموزه‌های مربوط به جهان مدرن و ذهنیت متناسب با آن است. همچنان که اشاره کردم، "گفت‌وگو" اساساً امری متعلق به جهان مدرن است و یک شرط لازم برای مشارکت در آن، واجد بودن ذهنیتی متناسب با این جهان است. اما باز تاکید می‌کنم که آگاهی بخشی تنها شرط لازم است و نه کافی.

در شکل گفت‌وگو و ارتباط‌های مستقیم و غیرمستقیم اعم از شب‌نشینی‌ها، تاثیر پذیری از یکدیگر، گفت‌وگوهای رسانه‌ای، بانسگاه‌های گفت‌وگو و... هر یک چه جایگاهی دارند؟ فرصت‌های موجود برای ایجاد هر کدام چگونه قابل استفاده هستند؟

ترویج فرهنگ گفت‌وگو به هر شکل و شیوه‌ای مغتنم است و هیچ شیوه‌ای را نباید فروگذار. مهم آن است که این شیوه‌ها نهادینه شوند. در انگلستان، انجمن‌های علمی و فلسفی با سابقه‌های طولانی چند قرن، دهه‌های متوالی است که جلسات خود را بدون وقفه در فواصل هفتگی یا ماهانه برگزار می‌کنند و از این حیث نقش بسیار موثری در تقویت فرهنگ گفت‌وگو داشته‌اند. اما ساده‌نگری در این زمینه می‌تواند تبعات منفی به بار آورد. به عنوان مثال نباید درباره گفت‌وگو یک تلقی الگوریتم‌وار داشته باشیم و بپردازیم به صورت مکانیکی و با رعایت ظواهر، بهره‌های وافی به دست می‌آوریم. نکته‌ای که پیش‌تر در خصوص حضور اهل تخصص در گفت‌وگو ذکر کردم، نکته حائز اهمیتی است. بدون داشتن بهره‌های بدیع و پیش‌زمینه‌های نغز، ورود به گفت‌وگو فایده‌ای نخواهد داشت. گفت‌وگو میان کسانی که تجربه‌های غنی زیسته ندارند، به ترازهای بالاتر معرفتی راه نمی‌گشاید.

گفت‌وگو اساساً امری متعلق به جهان مدرن است و یک شرط لازم مشارکت در آن، واجد بودن ذهنیتی متناسب با این جهان است.

برای بالا بردن تاثیر گفت‌وگو باید میان بحث‌های مرتبه دومی و موضوعات مرتبه اولی تفاوت قائل شویم. باید در حوزه استراتژیک دست به عمل بزنیم. برای این مقصود، ضرورت دارد موضوعاتی معین و محدود و مشخص را برگزینیم و بر سر نحوه عملی ساختن آن‌ها به گفت‌وگو بپردازیم.

در غیاب این دو اقدام، یعنی تفکیک مراتب اول و دوم و تحدید حدود موضوعات مرتبه اولی، به اعتبار آن که اموری که می‌توان درباره آن گفت‌وگو کرد، بسیار زیاد است، ورود در این امر ما را سرگرم می‌کند و راه به جایی نمی‌برد و پس از مدتی افراد سرخورده و مایوس، از گفت‌وگو دست برمی‌دارند. گفت‌وگو در این حالت به یک امر میان تهی بدل می‌شود.

نتیجه نامطلوب این امر، مشروعیت یافتن این تلقی است که گفت‌وگو هم مانند بسیاری از اصطلاحات روشنفکری که مدتی رواج می‌یابند و مد می‌شوند و بعد از مد می‌افتند، نوعی بازی روشنفکری است. حال آن که قائلان به گفت‌وگو باید در ترویج این نکته اهتمام ورزند که افراد نباید از گفت‌وگو دست بردارند و آن را کنار بگذارند، زیرا ما بدیل دیگری غیر از گفت‌وگو در اختیار نداریم. بدیل گفت‌وگو خشونت است. از این حیث میان گفت‌وگو و دموکراسی تناظر برقرار است. برای دموکراسی نیز بدیلی نداریم و دست کشیدن از آن راه را برای دیکتاتوری فرد یا گروه باز می‌کند.

افراد باید پیوسته تلاش کنند تا زمینه برای گفت‌وگو هموار شود. چگونه می‌توان از نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها در راستای شکل‌گیری گفت‌وگوی درون فرهنگی بهره برد؟

قدر نظریه ارجمند گفت‌وگوی تمدن‌ها، متناسبانه در کشور ما چنان که باید و شاید شناخته نشد. ایضاح مفهومی و نظری این دیدگاه، در چارچوب ترویج مفهوم گفت‌وگو در حیطه عمومی می‌تواند تا حدی به شکل‌گیری گفت‌وگوی درون فرهنگی مدد رساند. وظیفه این ایضاح مفهومی باز کردن ظرفیت‌های متنوع و پرباری است که در نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها مندرج است. اما همچنان که پیش‌تر اشاره شد، روشنگری مفهومی و جلب توجه کنشگران به ظرفیت‌های غنی نظریه و توانایی‌های آن، شرط لازم برای بهره‌مند شدن افراد از این نظریه است. شرط کافی زمانی حاصل می‌شود که افراد با یک تصمیم اخلاقی به تراز بالاتری از تعهدهای اجتماعی عبور کنند. این رخداد نظیر حالتی است که در نظریه روانشناسی

انجام برساند، که در بن و بنیاد عبارت است از ایجاد وفاق میان گروه‌های ذی‌نفع، کلاه آکادمیک خود را بر سر بگذارد و همچون استادی که در کلاس درس حضور دارد و یا محققی که سرگرم پژوهش است، عمل کند، زمینه را برای بروز نتایجی کاملاً نامطلوب آماده می‌سازد. آنچه باید برای بهره‌گیری از تخصص استادی در عرصه سیاست به انجام برساند، عبارت است از تسهیل گفت‌وگو میان اصحاب دو ساحت دانشگاه و سیاست. در این جا باز ذکر یک مثال کمک می‌کند. سی پی اسنو، فیزیکدان و نویسنده مشهور انگلیسی که در جهان به اعتبار کتاب دو فرهنگ، نامی آشنا به شمار می‌آید، میان وظایف خود به عنوان فیزیکدان و رمان‌نویس و ناقد ادبی خلط نمی‌کرد، اما از توانایی دوگانه خود برای ایجاد همزیبایی میان اهل دو فرهنگ، یعنی دانشمندان و ادیبان و نویسندگان بهره می‌گرفت. به عنوان مثال، برای آشنا ساختن اهل ادب با حیطه علم، اقدام به تحریر زندگی‌نامه دانشمندان به شیوه‌ای در خور ذوق مخاطبان غیر آشنا با علم می‌کرد و به نیت جلب توجه دانشمندان به اهمیت ادبیات و هنر، در جمع‌های علمی به ایراد سخنرانی‌های روشنگر می‌پرداخت.

به نظر شما بین هر دو یا سه گروه پیشگفته چه طرح بحث مشترک - مفهومی یا مصداقی - ممکن و مطلوب است؟ گفت‌وگوهای درون دو قطبی چگونه قابل بررسی و ارزیابی خواهند بود؟

با توجه به شرایط دینامیکی که در آن قرار داریم، می‌توان موضوعات متنوعی را برای بحث به اهل نظر پیشنهاد کرد. شاید یک موضوع مناسب، رابطه میان دموکراسی و گفت‌وگو باشد. در ضمن پاسخ به پرسش‌های قبلی به اهمیت دموکراسی اشاره کردم. این جا شاید تأکید بر این نکته خالی از فایده نباشد که گفت‌وگو یکی از موثرترین نقش‌ها را در ترویج دموکراسی به عهده دارد. دموکراسی نیز به نوبه خود در مقام یک تکنولوژی با کارکردهای خاص، سهمی اساسی در ایجاد یک جامعه همساز، با تعاملات سازنده و شرایط بهینه دارد، جامعه‌ای که در آن میزان تنش‌های مخرب به حداقل کاهش می‌یابد و زمینه برای ظهور ظرفیت‌های مثبت مهیا می‌شود. یکی از رویه‌های دموکراسی برای تحقق این شرایط بسط عدالت (در معنای دقیق این اصطلاح) است که به کاستن از آسیب‌ها کمک می‌کند. بحث درباره مناسب‌ترین مدل دموکراسی برای شرایط ایران در ارتباط با شرایط جهانی و سهمی که گفت‌وگو می‌تواند در این زمینه ایفا کند، موضوعی است که می‌تواند مورد توجه اصحاب نظر واقع شود البته فراموش نکنیم که در همه این بحث‌ها ضرورت دارد به جنبه‌های آینده‌اندیشانه مساله نیز با دقت توجه شود.

پانوش‌ها

۱. Causal Power

۲. Representation

۳. در مکتوبات دیگری با تفصیل بیشتر درباره ضرورت گفت‌وگو بحث کرده‌ام. از جمله نگرید نه، یابا، علی، گفت‌وگو در جهان واقعی: کوششی واهی یا ضرورتی اجتناب ناپذیر، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.

۴. در خصوص مساله بحران ارزش‌ها در جهان مدرن متاخر و راه‌های احتمالی برون‌شدن از آن نگرید به مقاله نگارنده با عنوان آینده‌اندیشی و آینده ارزش‌ها که به صورت یک سخنرانی در ۲۴ اردیبهشت ماه سال در دانشکده کارآفرینی ارائه شد.

۵. Trump Card

۶. Gestalt Switch

گشتالت از آن با اصطلاح کلید گشتالت^{۱۲} یاد می‌شود. برای وقوع این حالت، اثبات دانسته‌ها و پیچیده‌تر شدن ظرفیت‌های ادراکی، یک امر ضروری است. این همان جنبه‌ای است که ایضاً مفهومی به آن مدد می‌رساند. با پیچیده‌تر شدن سیستم، امکان ظهور ظرفیت‌های تازه (که در افراد به صورت کلید گشتالت رخ می‌دهد) فراهم می‌شود.

اهل فرهنگ در دنیای سیاست در جستجوی چه هستند یا باید در جستجوی چه باشند؟ حدود دخالت، نظارت یا مشارکت آن‌ها چگونه قابل بررسی است؟ پاسخ این پرسش در بررسی گفت‌وگوی درون دو قطبی گروه‌های دیگر چه خواهد بود؟

جهان جدید، به یک معنای بسیار دقیق، جهانی فرهنگی است. فرهنگ عام‌ترین برساخته آدمی به شمار می‌رود و در بردارنده همه جنبه‌هایی است که نیازهای معرفتی و غیر معرفتی آدمی را پاسخ می‌گوید. این جنبه‌ها از جمله شامل "سیاست" نیز می‌شوند که در جهان جدید سهمی بسیار اساسی ایفا می‌کند. اهل فرهنگ، یعنی کسانی که به صورت تخصصی با جنبه‌ها و ابعادی از پدیدار فرهنگ سروکار دارند که در دیگر اجزای این کل پر جزء به آن توجه نشده، می‌توانند و باید در گفت‌وگویی مستمر با اهل سیاست، هم به بسط ظرفیت‌های مثبت جهان سیاست مدد برسانند و هم خود از رهگذر این گفت‌وگو به نوازهای معرفتی بالاتری دست یابند. قبلاً به این نکته اشاره کردم که یکی از ویژگی‌های تازه ظهور یافته جهان جدید، درک این نکته است که از رهگذر رویکردهای "بین رشته‌ای" و چند رشته‌ای^{۱۳} می‌توان بازده دستیابی به ظرفیت‌های مثبت را در امور مختلف تا حد زیادی افزایش داد. در این جا نیز همان آموزه کاربرد دارد.

شکل‌گیری شخصیت‌های دو یا سه‌ساحی، مانند دانشگاهیان روشنفکر، دانشگاهیان سیاستمدار، سیاستمداران روشنفکر و ... در چه شرایطی موفقیت‌آمیزتر خواهد بود و چه پیامدهای مثبت یا منفی خواهد داشت؟ نقش الگویی آنان چه میزان و چگونه قابل استفاده است؟

یکی از ویژگی‌های جهان جدید، ظهور هویت‌های منکتر به صورت همزمان است. همین امر موجب شده تا عرصه عمل کنشگران به مراتب وسعت بیشتری پیدا کند. در عین حال همین جنبه در زمره عللی است که ضرورت گفت‌وگوی مستمر میان کنشگران با هویت‌های منکتر را آشکار می‌سازد. آن دسته از کنشگرانی که ساحت‌های متنوعی را در خود جای داده‌اند، از حیث تسهیل گفت‌وگو میان گروه‌ها و افرادی که هر کدام در یکی از این ساحت‌ها مستقرند و نیز بسط ظرفیت‌های معنایی - مفهومی در هر یک از ساحت‌هایی که به آن تسلط دارند، در موقعیت ویژه‌ای قرار دارند. اما البته این موقعیت ویژه، دشواری‌ها و خطراتی را نیز متوجه حاملان آن می‌کند. یکی از مهم‌ترین خطرات، ناظر به ایفای نایب‌ای نقش‌ها و بهره‌گیری نادرست از هویت‌های اکتسابی و ساحت‌های تخصصی است. به عنوان مثال، اگر در عرصه سیاست، دانشگاهی سیاستمدار به جای آن که وظیفه سیاستمداری خود را به